گذری بر آثار سرآمدان شعر انقلاب اسلامی(۲): علی معلم

جزایر پنهان در اقیانوس معنا

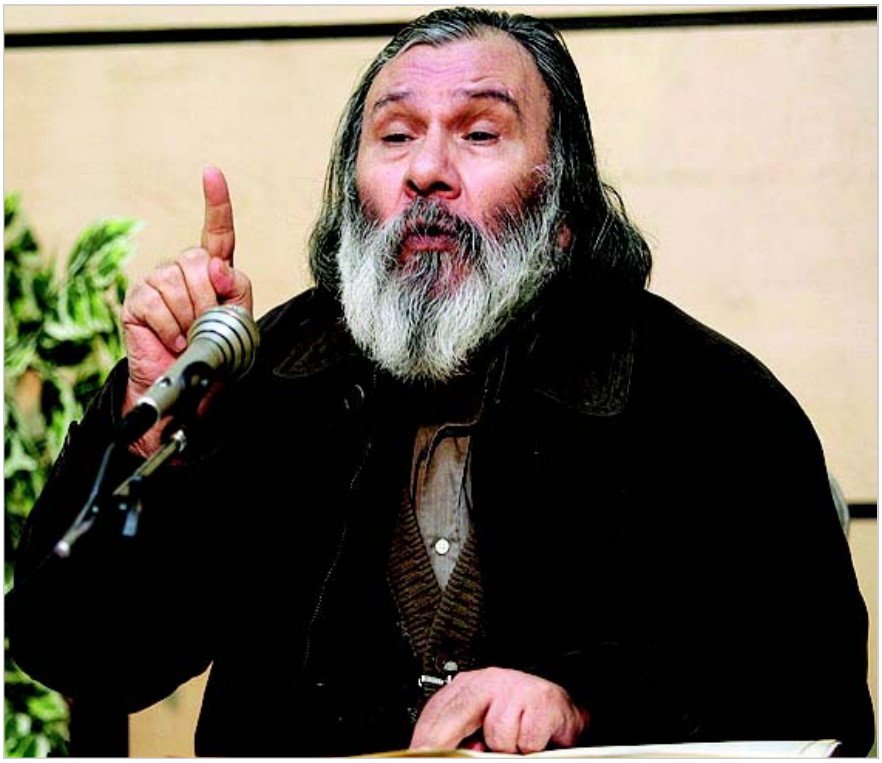

کاکایی: «واژه‌های مهجور روایات کهن و استفاده از قالب مثنوی، دانش علی معلم را که آموخته‌هایی از فلسفه، تاریخ، تفسیر و ادبیات کهن است برخواننده آغاز آشکار می‌کند. جلوه‌هایی از مکتب شفاهی فردید و قلم دکتر علی شریعتی از نشانه‌های دیگر آثار اوست

[یزدان سلحشور]

● یک
«گزین شدند و «سوار گزیده» را کشتند
سیه پیوش برادر، سپیده را کشتند
حرامیان همه شب را به حیله کوشیدند
چراغ قافله را با سحر خموشیدند
شکوه جلوه عمر دوباره را بردند
چو ابر تیره فروغ ستاره را بردند
به ترک چشمه در آغاز شب روانه شدیم
دو رودخانه برادر، دو رودخانه شدیم
دو رودخانه روان تا کران ساحل دور
یکی به بستر ظلمت، یکی به بستر نور
دو رودخانه برادر، عظیم و پهناور
دو رودخانه برادر، قریب یکدیگر
یکی به هیئت هابیلیان رهرو خوش
یکی به هیئت قابیلیان، برادر کش
یکی صبور در آتش، چنانکه ابراهیم
یکی عنود نه، نمرود کینه ور، دژخیم
یکی ضلال یهود، ظلوم گرگ آئین
یکی ملوم حسودان، چنان که بنیامین
یکی زنیل به یک عشوه کاروان رانده
یکی به نیل به صد حیله مضطرب مانده
یکی چنان که محمد(ص)، عروج فرموده
یکی چنان که ابوجهل بوده تا بوده
یکی علی(ع)، گهر آفرینش ازلی
یکی معاویه خصم خدا و خصم علی(ع)
یکی حسین(ع) که میراث دار ابراهیم
یکی چنان که، چه گویم، یزید یا دژخیم
پیام خط مرا نانوشته می خوانی
دو رودخانه برادر چنان که می دانی
دو رودخانه برادر که روشن و تاریست
دو رودخانه برادر که تا ابد جاریست...»

علی معلم متولد ۱۳۳۰ دامغان است. می توان با حسابی سرانگشتی دریافت که شعرهای «رجعت سرخ ستاره» [تنها کتاب شعر منتشر شده از وی اگر گزیده همین کتاب را از فهرست خود حذف کنیم!] را در فاصله حداکثر ۲۶ سالگی تا ۳۰ سالگی سروده است. علی معلم که با طلوع انقلاب ۵۷، به عنوان شاعری با ایده آل های آئینی شناخته شد، برزودی توانست با ارائه آثاری متفاوت در حوزه شعر کلاسیک، نه تنها مخاطبان بی شماری را نصیب خود سازد که مقلدان بسیاری هم بیابد. شعر او البته شعری «مقلد ناپذیر» است چرا که نشانه های زبانی وی چنان ویژه اوست که هر که به تقلید او برخاست لاجرم به مرگ شعری خود رسید! دست مقلدان شعر او روست و این «چاره ناپذیری» چنان است که امید نام آوری در این حوزه را از هر مقلدی سلب می کند!

دکتر محمدرضا سنگری -منتقد و پژوهشگر- می گوید: «در روزگار ما- بویژه پس از انقلاب- به ندرت تکاپویی ارجمند و موفق در شالوده شکنی و ساختارگریزی شعر سنتی می توان یافت. منظور از شالوده شکنی موفق در شعر سنتی، حفظ ساختمان شعر به همان شکل سنتی یعنی افاعیل و زحافات متساوی در دو مصراع و حفظ هندسه شعری در محور افقی و عمودی و در عین حال نوآوری است. یکی از چهره های موفق و شاید تنها چهره موفق پس از انقلاب در این نوآوری استاد علی معلم دامغانی است. بهره گیری از ظرفیت های قصیده در مثنوی، استفاده از ترصیع، تکرار، تسکین و بهره گیری هوشمندانه از ظرفیت موسیقایی واژگان و ردیف های بلند، پدیده ای نو، و بهتر است بگوییم سبکی ویژه را در شعر سنتی پس از انقلاب رقم زده است که تقریباً منحصر به فرد هم مانده است.

این سبک ویژه، کسانی را به تقلید واداشته است اما به دلیل لایه های پنهان دیگر در هفت توی شعر معلم، کسی را نمی توان یافت که هم شانه و هم شأن شعر معلم، اثری آفریده باشد. هرچند پیروی از سبک معلم در شعر شاعران افغانی، به غنای شعری آنان و ولادت سروده هایی ماندگار و موفق منجر شده است. استاد معلم با هوشمندی شاعرانه به کشف ظرفیت های موسیقایی اوزان بلند و کاربرد آنها در مثنوی پرداخته و با چاشنی های دلپذیر به تکمیل این موسیقی پرداخته است. این چاشنی ها عبارتند از:

۱- ترصیع و موسیقی پاره های شعر همراه با آرایه های موسیقایی، مانند واج آرایی
۲- ساخت ترکیب های نو وبدیع که باعث تعادل و تلفیق فضای آرکائیک (باستان گرایانه) با فضای نو می شود.
۳- بهره گیری از آرایه های تکرار (تکرار واژه و تکرار مصراع و بیت)
۴- بهره گیری از موسیقی واژگان کهن
۵- تسکین و درنگ های واژگانی و نحوی کلام
۶- موج افکنی در وزن متناسب با مضامین و مفاهیم شعر

این ویژگی ها در حدود سه دهه کار شعری وی- شعر ثبت شده- سبب تعالی و تکامل داشته است.» البته نمی توان شعر معلم را در مثنوی های وی خلاصه دید. غزلیات وی، از بهترین غزل های پس از انقلاب رقم زده است که تقریباً منحصر به فرد هم مانده است.

حصه تقلید ما از شهسواران می رسد»

شعر معلم بی گمان نه تقاطع جهان بینی و متن که تطابق جهان بینی و متن است. انگار این متن برای این جهان بینی ساخته شده و هر نوع تفکر دیگری را پس می زند. شهرام مقدسی- شاعر و منتقد- می گوید: «اگر چون گذشتگان بپذیریم که سخن برسه رکن استوار است، باید دید سخنوران معاصر تا چه اندازه به تحکیم پایه های سخن خویش کوشیده اند و به استواری در کلام رسیده اند. نخست، معرفت در معنی است و تصور کردن آن به تمامی در ذهن؛ دوم، گزینش یا آفرینش الفاظی که بر معنی مورد نظر صدق کند برابر با مقصود در حد تمام؛ سه دیگر به کاربستن و پیوستن آن الفاظ به روشن ترین وجه! تا هنر و عیب سخن از آن نمایان گردد. شاید هر چیزی از صفر شروع شود، اما انسان هرگز از صفر شروع نمی شود. چرا که پیشینه ای دارد به وسعت تاریخ و پشتوانه ای دارد به فراخی فرهنگ. «معلم» از صفر شروع نکرده است که بخواهد پله پله استخراج را آرام آرام تجربه کند. پیشینه ای دارد، و پشتوانه ای! او شخصیتی ممتاز دارد و شاخصه هایی ممتاز؛ شاخصه های شعر وی را شاید بشود در این رویکردها خلاصه کرد:
۱- (نگرش) فرامرزی ۲- خودباوری ۳- معنی پردازی
۴- آموزگاری ۵- غیرت مداری ۶- حقیقت جویی ۷- فرزانگی و بصیرت ۸- صبوروت ۹- قدرت زبان و بیان ۱۰- گذر از نشانه ها و اقامت در نشان ها ۱۱- شهرت گریزی ۱۲- اهل حزم و همشم (بودن) ۱۳- احترام به گذشته ۱۴- انتخاب وزن های بلند و سنگین ۱۵- تکلف در متن ۱۶- استخدام کلمات سخته ۱۷- تعلق به طرف مثنوی ۱۸- ذوقافیه بودن ابیات ۱۹- اظهار علاقه به فرم و موسیقی با محوریت محتوی ۲۰- تکرار های ملیح و ترجیع به موقع و ...» عبدالجبار کاکایی - شاعر و ترانه سرا- می گوید: «واژه های مهجور، روایات کهن و استفاده از قالب مثنوی، دانش علی معلم را که آموخته هایی از فلسفه، تاریخ، تفسیر و ادبیات کهن است برخواننده آغاز آشکار می کند. جلوه هایی از مکتب شفاهی فردید و قلم دکتر علی شریعتی از نشانه های دیگر آثار اوست. برای فهم اضلاع تفکر علی معلم در حوزه شناخت توحید، معرفت دینی و فقهی و دانش اجتماعی فقط آثار شاعرانه اش را در دست داریم. دیدگاه و نظرگاه های معلم در پس تعارفات معمول و مشغله های اجرایی مستورمانده و اساساً فهم روابط مقعّد اندیشه های سیاسی و معرفتی شاعر با توجه به خصلت محافظه کارانه ایشان تنها از طریق شعر امکان پذیر است. به عبارتی در حوزه کتابت نظریه پردازی نمی کند و اندیشه اش پنهان است گویی این عروس کجاوه نشین مستور که وجدان جریحه دار و معصوم شرق تجدید حیات یافته است جز از اشعار و بیانات شفاهی مجال ظهور و بروز ندارد. صورتی از حقیقت است که از واقعیت و عینیت فاصله می گیرد. و چون «سماع بانگ آب» تشنگان سر دیوار را به وجود می آورد،» معلم خود می گوید: «شعر، بیماری ست. وقتی گریبان گیر شود، رها نمی کند. همیشه انسان را وسوسه می کند که به آن برگردد اما وقتی می بیند اثری را که بیافریند، زمان به کناری خواهد زد، پس فکر می کند اگر کاری ارائه ندهد، اتفاق خاصی نمی افتد.»

او البته به پدیده های نو اهمیت می دهد: «پدیده هایی که با اجازه ما زائیده نمی شوند و یک مرتبه می آیند و خود را تحمیل می کنند.» معلم می گوید: «شاعران اگر تا آخرین روز زندگی شان هم شعر نگویند لااقل شاعرانه می اندیشند.» بعد مکث می کند. مثل همیشه که می خواهد به رندی سخنی گفته باشد و نگفته باشد! می گوید: «و البته حرف هایشان هم عاقلانه نیست!» بعد اضافه می کند: «امروز مادران کودکان فیلسوف به دنیا نمی آورند بلکه بیشتر کودکان شاعر می زایند.» و بازمانده چای استکان را می نوشد و می گوید: «خب! اما بعد....»

● دو
اگر «بهار» همزمان با قصیده سرایی اش به زبان ساده و عامه فهم «مرغ سحر» رسید معلم پا را فراتر نهاد و از موسیقی سنتی به موسیقی پاپ گام نهاد و چنان آتش خاموش این نوع موسیقی را در سال های پس از انقلاب ۵۷ - در دهه هفتاد- فروزان کرد که لقب «پدر موسیقی پاپ پس از انقلاب» را نصیب خود ساخت. فضای این دست از آثار، مملو از رنگ و ریتم و دوایر روایی متنوع و بهره مندی از امکانات زبان شکسته است و البته شباهت چندانی میان این دست از آثارش با شعرهای «رجعت سرخ ستاره» نیست گرچه خود با این نظر موافقتی ندارد: «اولاً این به عهده ما نیست که هست یا نیست ثانیاً این که «نیست» حرف نادرستی است! برای این که وقتی در ماه مبارک رمضان فرضاً من ترانه ای دینی ارائه می دهم که: «فرشته روزه شو تا گربه اش افطار می کنه» هم بیانگر نگاه من به جهان است و هم به مردم می چسبد و برایشان جذاب است. اغلب مضامینی که من در ترانه سراغشان رفته ام همان مضامینی است که در شعر به کار گرفته ام. من بارها در شعرهایم از ارتباط کوچ و کوچه استفاده کرده ام. در یکی از شعرها گفته ام که آدمیزاد آمده به این جهان به صورت کبوتر که از اینجا کوچ بکند به جای دیگر. همین معنی را بعدها بردم توی تصنیف و ترانه و آنجا شیرین تر جواب داد تا توی شعرا برای این که در شعر، من این را پرورده بودم، پخته بودم و در تصنیف و ترانه می توانستم با کلمات خیلی ساده تری آن را بیان بکنم. اصلاً ورود من به حوزه ترانه برای آزمودن امکانات زبان شکسته بود که در خدمت وفاق موسیقی با اعتقادات دینی مردم درآید. آزموده و دیده که از هر شعر و قصیده و غزلی که برای گروهی خاص گفته شده باشد، در دل و جان مردم بیشتر مؤثر است. پس آنچه را که در شعر به دنبالش بودم، در ترانه به عینه دیدم و آزمودم و خوشبودیم را نمی توانم از این دیدن و آزمودن، پنهان کنم. وقتی که ما ترانه می گوییم با یک تور به کنار دریا می رویم و می خواهیم بی قید و شرط، بی نهایت ماهی بگیریم. وقتی که من شعر می گویم گاهی حتی برای این نسل نیست. نامه ای است به ۳ نسل بعد برای یک آدم خاص. یعنی شعر مانند قلاب می ماند که برای صید ماهی خاصی به کار می رود و اگر آن ماهی خاص به قلاب گرفتار نباشد، ماهی دیگر را از قلاب می رهانی و به آب برمی گردانی تا به آن ماهی خاص برسی. من باب مثل می گویم یکی از دوستان از من خواسته بود که ترانه ای بگویم برای یک کلیپ که مادری پشت پنجره ای نشسته که آن طرفش برف می آید و پسرش هم دارد به صورت مادر نگاه می کند و در ذهن اش زمزمه می کند:

«تو عروسی ت نبودم
نمی دونم چی بود چیا بود
میگن
دروغ نمیگن
که سه روز کیا بیا بود
به خونه پر از پرنداز
توی شهر آدمیزاد
تو پرتی ترین پرس ها
خونه حوض پریا بود
کوچه یک شازده پسر داشت
که به اون پری نظری داشت
پری ام اسمشو برداشت
پری خیلی بی ربا بود
حالا اون پری شکسته
پشت پنجره نشسته
مث مهتاب که تو موهاش
که به رنگ شب سیا بود»

این ترانه ملودی اش را از حوزه خاص خودش یعنی حوزه فولکلوریک می گیرد اما ارزشمند تر حوزه لغت و ترکیبات آن است.» البته ترانه های پس از انقلاب نزد کارشناسان موسیید این حوزه لطفی ندارد اگر آثار معلم و کاکایی و بهمنی و ... را منها کنیم. این آثار اکنون مسیری دیگر را در پیش گرفته اند که سرانجامش نامشخص است. معلم می گوید: «ترانه، امروز فضای دیگر و جهان دیگری را داراست و حتی به نظر می رسد که کم کم سوق پیدا می کند به سمت اصوات معنی دار مانند آه مانند آه. آدم فکر می کند که شاید دیری نگذرد که ما یک ترانه ای را با کلماتی از این جنس بشنویم که کلمه نیست و فقط حال آدم ها را بیان می کند. این که این امر پسندیده است یا نه، به نظرم نباید بر سر آن بحث کرد یک اتفاق طبیعی ست که تا آب به این سو جریان دارد، چنین خواهد بود. اگر شما می خواهید چنین نباشد باید جلوی آب را سد بزنید و آن را در جدول هایی که خواست و ساخت خودتان است هدایت کنید. آب برای خودش یک برنامه ذاتی و طبیعی دارد.»

به نظر می رسد که «پدر موسیقی پاپ پس از انقلاب» برایش فرزند خلف و ناخلف وجود ندارد او فقط نگران فرزندان خویش است!

● سه
«مفت حیرت سیقان سیلی الف کاری ست
رخ مأنوس ترین آینه ها زنگاری ست
حسن خون می مزد و عشق نمک می ریزد
شش جهت زخم بر این هفت فلک می ریزد
خستگان پاس حیا دعوی راحت دارند
خنده ها گوربرسی بوی جراحت دارند
محض زخم است شکر خند گل اما تازه است
بوسه تا غنچه دهانی بدرد خمیازه است
گرچه ناسورترین لاله اباغی دارد
نشئیدیم کسی را که دماغی دارد
جوش داغ است جمن رخت شقایق نیلی ست
لاله سرخ است نه از باده که سرخ از سیلی ست
گرشمیم است درین بادیه شومش یابی
ورنسیم است به یک عشوه سمومش یابی
دوش ناموس غمش گفت نوا بنمایید
لاف و دعوی بگذارید و گوا بنمایید
عشق داوی است که بر نرد قلندر بازند
دینی و عقبی و پیوند و سر و زر بازند
گریه باجی است که از نقد کرامت گیرند
دیت از قاتل و از کشته غرامت گیرند
جوش جور است یلی هفت خطی می جویم
لایق لجه تقدیر بطی می جویم
غیرت بت شکنش گفت که آتش بنمای
تا خط جور حریفم می بی غش بنمای...»

شعر «معلم» بی گمان در میان شعرهایی که پس از سبک هندی سروده شده یکتاست اول به دلیل «به روز» بودن «منظر» دوم به دلیل ویژگی زبان در عین کهن گرایی کلمات. سوم، بی گدشتگی افق جهان نگرانه و رویکرد زبان محورانه.

آنچه از کلمه «تکرار» می شناسیم در تاریخ شعر پارسی، همه پس از سبک هندی ست بعضی «بزرگی» را تکرار کردند و برخی «خردی» را اما به هر حال تکرار کردند! پس از سبک هندی، هرچه بود چه زبان نیمه مستقل فروغی بسطامی، چه تسلط ستودنی بهار بر زبان، چه غمزه تغزل رهی، چه روچپروری غزل های شهریار، چه نوآوری سایه، چه تخیل فیروز کوهی، چه شیرین سخنی عماد، چه استواری کلام اوستا، چه شگفتی فضاسازی در آثار قهرمان، همه ردپایی از گذشته داشتند و دارند. می توان ارجاع داد آثارشان را به بزرگ شاعری در عصر فردوسی یا غمزه ای در شعر سعدی یا شاه بیتی در شعر حافظ یا نکته ای باریک تر از مو در شعر صائب و کلیم و بیدل. همه دارای سابقه زبانی اند نگاهشان به جهان نیز معطوف این سابقه زبانی ست، اما شعر معلم گرچه از نشانه های زبانی هر سه سبک رایج شعر پارسی- خراسانی، عراقی، هندی، بهره می گیرد اما ظهورش همچون ظهور برترین شاعران این سه سبک، ناگهانی و غافلگیر کننده است. انگار ناگهان به کشفی رسیده و این زبان از خلأزاده شده است. آنان که در شعر خاقانی به دنبال ردپای این زبان اند ره به ترکستان برده اند! شعر خاقانی- مگر در لحظاتی- شعر انعطاف و نرمش و چرخش و غمزه ای نیست که اکنون می توان در برخی از مینیاتورهایی دید که عزم نقش زدن از بزم های هزار و یک شبی را در سر دارند. شعر خاقانی، شعر صنعت گرانه است برای مجالس درس و راست بنشینی و گوش دهی به آنچه استاد فرمود و فرماید و پندگیری و به کاربندی تا در بزرگی، بزرگی کنی! شعر معلم، شعر «آن» است که مشخصه شعر سهل و ممتنع است، اما اگر شعرش سهل و ممتنع است پس چرا برخی که نه! اغلب در نیاییم که چه گفت و چه شد و تنها محو گردش و چرخش خنیاگرانه کلماتی هستیم که گاه تلفظ صحیح آن ها را نیز نمی دانیم؟!

شعر معلم، شعر سهل و ممتنع «اهل دل» است. معلم نخواهد و نخواسته که چون منصور- چنانکه جنید گفت- کودکی کند. کلمات را حجاب قرار داده که آنچه را که باید، از چشم «غیر» دور بگرداند، گردانده است!

توجه به مجموعه آثار معلم، ما را واقف به نکته ای می کند که شاعر، خود به رندی آن را می چرخاند و کتیبه را به گونه ای نشانمان می دهد که درنیابیم چه شد، چه شود! اگر شاعر ناتوان است از کاربرد کلمات ساده و اموزی، پس چرا بسیاری از شعرهایش آنقدر ساده اند که در ده شصت بدل به مثل شدند: «سیه پیوش برادر، سپیده را کشتند» و اگر شاعر خواهان ساده گویی کامل است پس چرا شعرهایی که نظیر به «جهان نادیده» دارد این همه در پوشش کلمات مهجور پیچیده شده؟

او سخن اش را، در سه «گونه» قسمت می کند: «عام»، «خاص»، «تفسیر خاص» گویند که «کشف الاسرار» به سه گونه است، «ترجمه قرآن به زبان عام، ترجمه قرآن به زبان خاص، تفسیر قرآن به زبان خاص. آنچه شعر معلم به ما می گوید قائل بودن او به این «سه» است. جهان نگری او بر اصل «پرده پوشی» استوار است که از «استعاره های تأملی» لبریز است و به استعاره های سیاسی - اجتماعی بی اعتنا. معلم را می توان شناخت اگر به «ناشناختن» او اصرار ورزی! «نشناختن» پرده ای است که اگر کنار زنی هیچ نبینی و اگر از میانه اش بگذری، بینی آنچه را که «دیدن» است.

ریشه های فرهنگی شعر معلم را باید در آرای «ابن عربی» جست و سری هم به «عین القضات» زد و در پی سهروردی هم رواند شد. افق فکری او با متن شعرش چنان درآمیخته که اگر این را درنیابی آن را از کف داده ای!

«ستاره سوخته آسمان کوی که ایم
عزیز بی جهت مصر آرزوی که ایم
به بزم حادثه خون می چکد زناله ما
شکست سلسله عقده در گلوی که ایم
شکسته ایم زصد جا به سنگ دشمن و دوست
به باده خانه افلاکیان سبوی که ایم
ز ابر بود دمادم به خاک می ریزیم
به برق دیده تقدیر آبروی که ایم
به چشم روشنی اهل دل به دوش صبا
به شهر منتظران می رویم بوی که ایم
هزار ساله عبث پوی این بیابانیم
به پای آبله پا به جست وجوی که ایم
به باده سخن امشب حلاوتی دگراست
مبارک است «معلم» به گفت وگوی که ایم»